

پیاده سازی جلسه بیست و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثی ذیل تصور جسمانیت خداوند در روز قیامت و تقابل آن با آیه: لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

وقتی همه چیز را از پشت عینک توجیه می بینیم؛ از تصور و توجیه تا واقعیت

راجع به بحث هفته‌ی گذشته استحضار دارید که من برای اینکه مثالی زده باشم گفتم که برخی به خاطر باوری که دارند چگونه حاضر هستند نصوص دینی را بر خلاف ظاهر حمل کرده و باور خود را بر قرآن تحمیل کنند و این‌ها در واقع قرآن را تفسیر نمی‌کنند و راهبر نمی‌دانند بلکه قرآن را بر باور خود پیاده کرده. مثالی که زدم « لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» واقع این است که این عبارت را به هر عربی بدهی می‌گوید یعنی «چشم‌ها خدا را نمی‌بیند ولی او همه چشم‌ها و نگاه‌ها را می‌بیند» فخر رازی به دلیل باور اشعری که دارد که خداوند در آخرت دیده می‌شود و با فلانی و فلانی مصافحه می‌کند و.... بعد با این نص مواجه شده است چون فخر رازی یکی از برجستگان اصولی اهل سنت است و کتاب «محصول» او در اصول فقه معروف است و برجستگی او در اصول تا تفسیر بیشتر است. او خیلی فنی گفت که ابصار جمع است و محلی به «ال» شده است و این مفید عموم است و همه‌ی چشم‌ها او را نمی‌بینند خوب این منافات ندارد که بعضی از چشم‌ها ببیند و بعضی نبیند، مثل ستاره که برخی چشم‌ها ببیند و برخی با عینک و برخی با عینک هم نبینند. خوب این جواب ایشان، اما ما - عقلا - می‌گوییم؛ آقای فخر! فرضاً که آیه، چنین دلالتی کند، شما متوجه لوازم حرفت هستی؟ خدایی که با چشم سر دیده شود باید جسم داشته باشد چون این چشم مجردات را نمی‌بیند و چشم ما چیزهایی که دارای ماده است را می‌بیند و ماده ممکن الوجود است و خدای شما ممکن الوجود شد و این خدا نمی‌تواند خالق باشد یعنی شما از آن بت‌پرست هندو بدتر شده‌ای. این قرینه عقلی است و در کنار آیه آمده و آیه را توضیح می‌دهد و از آن معنای خطرناک فخر رازی نجات می‌دهد. ولی اگر نخواهیم از عقل استفاده کنیم خوب استحضار دارید که جواب فخر این است که ما یک عام استغراقی و یک عام مجموعی داریم، یک وقت خدا می‌فرماید: لاتدرکه کل الابصار» که در این جا می‌شود همه‌ی چشم‌ها او را نمی‌بینند. اگر این را گفتیم مثل این است که من بگویم « لا أحب کل القمیین» که من همه‌ی قمی‌ها را دوست ندارم که در این جا سلب عموم است و عام مجموعی است و یک مرتبه می‌گوید «لاتدرکه الابصار» به فارسی این نیست که همه‌ی چشم‌ها او را نمی‌بینند بلکه یعنی هیچ چشمی او را نمی‌بیند. مثل اینکه بگویم خدا کفار را داخل بهشت نمی‌کند یعنی خدا همه‌ی کفار را داخل نمی‌کند بلکه بعضی‌ها را داخل می‌کند، بلکه یعنی خدا هیچ کافری را داخل بهشت نمی‌کند. خوب این قهراً همانی است که شما سلب می‌کنید و این عموم سلب است و در واقع این عموم به نحو کلی سلب می‌شود. خوب دوستان این‌ها را که می‌گوییم باید جنبه‌ی اخلاقی مد نظر باشد چون گاهی انسان نمی‌خواهد و من نمی‌گویم که فخر رازی می‌خواسته قرآن را بر عقیده خود عرضه کند ولی این کار را کرده است و کاری به قبح فاعلی ندارم و خدا آن را می‌داند بحث بر سر قبح فعلی است چون گاهی انسان این قدر مطلق فکر می‌کند بدون اینکه بخواهد که در فارسی مثال دارند که گرسنه کتابخانه را کبابخانه می‌خواند بعد می‌رود داخل و می‌بیند کتاب است. این را گفته‌اند که انسان در مسیر عبادی، اخلاقی، علمی و.... گاهی آن قدر مطلق می‌شود که اینگونه فکر می‌کند و لازم نیست که انسان‌های بدی باشند بلکه اتوماتیک اینگونه می‌فهمد و روایت را آنگونه که می‌خواهد می‌فهمد و باید توجه داشته باشیم به این مسائل گرفتار و وابسته نباشیم و شما که در ابتدای راه تحقیق هستید باید خالص به سمت نصوص بروید.

سؤال دیگری که مطرح شده این است که ما نمی‌خواهیم چیزی را تحمیل کنیم اما قرائن حالی، مقالی، ضرورت‌های مثلاً فقهی و... را چه باید کرد؟ بحثی که من الان دارم این است که انسان به عنوان تفسیر نباید ذهنیت خاصی را تحمیل کند این به این

معنا نیست که قرائن مقالی و حالیه و یا ضروریات فقه را نادیده بگیرد. لذا انسان در حین داوری جمیع مؤلفه‌های مؤثر را در نظر بگیرد حتی ضرورت‌ها را اما وقتی می‌خواهد استفاده از ظهور آیه یا حدیث استفاده کند نباید آن‌چه که مستند به هیچ عقل و نقلی نیست را مسلم بگیرد. فرق است بین این که ما تراث مسلمی را در اختیار بگیریم و بعد به سراغ نص برویم و بعد بگویم که بدون تراث ظهور آیه است و با توجه به تراث ظهور این است. «جاء ربك...» ما باشیم و ظهور آیه و فقط این آیه ظهور در آمدن خدا دارد ولی با توجه به ادله نقلی و عقلی که خداوند آمدن و نیامدن ندارد چون خدا غیر مکین است و مکین می‌آید و می‌رود و خدا حضور دائم دارد در این صورت «جاء ربك...» به جاء أمر ربك... توجه می‌شود» این ظهور اولی است و به قرائن قطعیه نقلی به «جاء أمر ربك» توجه می‌شود.

«لاتدرکه الأبصار...» ظهور مشخصی دارد و می‌گوید که «ال» عام است یعنی هیچ چشمی نمی‌بیند اما چون می‌خواهد تحمیل کند توجه می‌کند، یا يك ذهني در فلسفه دارد و مسلم نیست مثل عقول عشره، افلاك تسعه بعد می‌گوید «الم...» - الف - يعني الله ل - يعني عقل فعال که مراد جبرئیل باشد و - م - يعني محمد صلي الله عليه و آله و سلم که مورد فیض باشد. وقتی می‌گویی از کجا در آوردی؟ می‌بینی که باور فلسفی خود را به خدا و عقول که همان فرشتگان هستند توجه کند. گاهی انسان لغزش دارد و اگر انسان سعی در رعایت هنجارها داشته باشد معذور است. مگر فقهاء در فتاوا اشتباه نمی‌کنند و این اختلاف فتاوا دال بر اشتباه بعضی است و اگر فقیهی واقعا هیچ تعصبي ندارد و فارغ از جمیع مسائل شخصی می‌خواهد ببیند نصوص چه می‌گوید اگر این اشتباه کند معذور است.

من در کتاب «روش‌شناسی اجتهاد» يك بحثی را دارم که انسان از این مسائل شخصی و خانوادگی و یا علقه‌های وطنی و دینی در فقه چه مقدار می‌تواند خود را راحت کند؟ چون برخی معرفت را نسبی می‌دانند لذا به سمت تكثر قرائات کشیده می‌شوند و می‌پذیرند و این در غرب طرفدارانی دارد که ما قرائت ثابتی نداریم و به تعداد انسان‌ها قرائت‌های مختلف داریم و بعد با این خلأ مواجه شده که کدامیک حق است بعد می‌گویند همه حق است لذا آن مقاله را نوشت «صراط‌های مستقیم» که پلورالیزم بود و ریشه‌ها همین است و این آشی است که غرب می‌پزد و ما ادامه می‌دهیم. ما باید تا می‌توانیم خود را فارغ‌الذهن و خالی‌الذهن کنیم که درصد زیادی را موفق شده و شاید اشکالاتی داشته باشیم.

الحمد لله رب العالمين